



نظری به ترکیبات نو و معانی برخی واژگان در غزلیات شمس

مریم بلوری

استادیار زبان و ادبیات فارسی ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۹

چکیده

غزلیات شمس ضمن برخورداری از مفاهیم والا و گرانیمایه در حوزه شوریدگی های عاشقانه و مضامین ناب عرفانی، در کاربرد لغات و ترکیبات خاص نیز، بی بدیل و ممتاز است. این اثر سترگ بنا به پژوهش های متعددی که تاکنون انجام گرفته از حیث برجسته سازی و هنجارگریزی واژگانی و معنایی، اثری منحصر به فرد شناخته شده است. پژوهش پیش رو به معرفی برخی ترکیبات نو و نیز معانی متفاوت برخی واژگان در غزلیات شمس پرداخته است. ترکیباتی که با استفاده از تشبیه و استعاره و کنایه های نوین، در زمره هنجارگریزی معنایی قرار می گیرند و یا واژگانی که ساخت و معنایی متفاوت با هنجارهای دستوری دارند و از این رو جزو هنجارگریزی های

واژگانی به شمار می‌روند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد مفاهیم جان، عشق، روح و تن بیشترین بسامد و بیشترین تصویرسازی را در غزلیات دارند. همچنین مولانا آن‌جا که در حوزه واژگان و دستور، هنجارشکنی و برجسته‌سازی کرده، کوشیده تا مخاطب ضمن دریافت پیام و معنی شعر، متوجه عدول از هنجارها نشود ولی هنگامی که در حوزه بلاغت به ساخت ترکیبات نو دست زده، جسورانه و نقاش‌وار عمل کرده تا این تابلوی خوش نقش و نگار ترکیبات، مخاطب را بیشتر جلب کند.

کلید واژگان : غزلیات شمس؛ واژه ؛ ترکیب؛ نوآوری

مقدمه

اگر هر نوع ابداع و نوآوری در حوزه ادبیات و هنر را مصداق آشنایی زدایی بدانیم، غزل‌های مولانا جلال الدین سراپا تازگی و آشنایی زدایی‌ست؛ زیرا به گفته شفیعی-کدکنی «در عالم هنر هیچ حرف تازه ای وجود ندارد و در عین حال اگر چیزی واقعاً هنر باشد حتماً تازه است و غریب، و آشنایی زدایی؛ یعنی حرف‌های تکراری و دستمالی شده دیگران را در ساخت و صورتی نو عرضه کردن و با فعال کردن هنر سازه‌های مرده چیزهایی را که بسیار تکراری و آشنا و بی رمق هستند به گونه‌ای درآوردن که خواننده احساس غرابت و تازگی کند و در نظرش امری بدیع و نو جلوه گر کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۴)

هرگاه انحراف غایت‌مند از هنجارها و قواعد حاکم بر زبان معیار صورت پذیرد، هنجارگریزی پدید می‌آید؛ هرچند منظور از آن هرگونه انحراف از قواعد زبان هنجار نیست؛ زیرا گروهی از این انحرافات تنها به ساختی غیردستوری منجر می‌شود و خلّاقیت هنری به شمار نخواهد رفت. به نظر «جفری لیچ» زبان‌شناس نامدار، ویژگی هنجارگریزی «ارائه مفهوم» است. همچنین او معتقد است هنجارگریزی باید بیانگر منظور و مقصود نویسنده/گوینده باشد. (صفوی، ۱۳۷۳: ۴۴) به نقل از «کتاب لاتین لیچ». «لیچ» انواع هنجارگریزی‌ها را به فراهنجاری واژگانی، دستوری، آوایی، خطی، معنایی، سبکی (انحراف از گونه کاربردی زبان) و فراهنجاری در زمانی (انحراف از دوره

تاریخی خاص، کهن‌گرایی) تقسیم می‌کند. (خلیلی جهانتیغ، ۱۳۸۰: ۲۷-۲۶ به نقل از «کتاب لاتین لیچ»).

حوزه معنی به عنوان انعطاف پذیرترین سطح زبان، بیش از دیگر سطوح در برجسته سازی ادبی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همنشینی واژه‌ها بر اساس قواعد معنایی حاکم بر زبان هنجار، تابع محدودیت‌های خاص خود است. به این ترتیب، صنایعی از قبیل استعاره، تشخیص، پارادوکس و جز آن که به صورت سنتی در چهارچوب بدیع معنوی و بیان مطرح می‌شوند، بیشتر در چهارچوب هنجارگریزی معنایی قابل بررسی-اند. (صفوی، ۱۳۷۳: ۴۸) اگر به کارکرد ادبی و شاعرانه زبان بیندیشیم از دلالت معنایی نشانه‌ها فراتر رفته و به شکل‌شکنی هنرمند توجه کرده‌ایم. در واقع شاعر، برای یافتن معنای ثانویه الفاظ خود از معنای قراردادی زبان فراتر می‌رود و معنای تازه‌ای به الفاظ خود می‌بخشد. تمهیدات خاصی که شاعر در به کارگیری زبان مجازی به کار می‌گیرد سبک خاصی برای شاعر به وجود می‌آورد و از همین جا است که ژرژ لویی بوفن (G-L Buffon)، طبیعی دان فرانسوی، سبک را عبارت از خود انسان می‌داند (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۲).

هنجارگریزی واژگانی هم یکی از شیوه‌های برجسته سازی زبان است؛ بدین ترتیب که شاعر برحسب قیاس و گریز از قواعد ساخت واژه زبان هنجار، واژه‌های جدید می‌آفریند و به کار می‌بندد. (صفوی، ۱۳۷۳: ۴۶)

شکلوفسکی، واژگان را به مثابه ابزاری در دست هنرمند نمی‌بیند بلکه آن را ماده اصلی کار او می‌داند به نظر او «ادبیات از واژگان ساخته می‌شود و همان قوانینی بر ادبیات حاکمند که بر زبان نیز سلطه دارند.» (احمدی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۵۱) «لیچ»، ابداعات واژگانی شاعرانه را «ساخت ویژه» (nonce formations) می‌نامد. او معتقد است ابداع واژه، قانون واژگانی را تخریب نمی‌کند بلکه موجب غنای زبان می‌گردد. «جفری لیچ» مراحل شکل‌گیری ساختمان لغت جدید را به دو صورت محقق می‌یابد. ۱- استفاده از پیشوند (Prefix) و پسوند (Suffix) در کلمه. ۲- درآمیختن دو تکواژ یا بیشتر. (خلیلی جهان تیغ، ۱۳۸۰: ۱۷۸)

هنجارگریزی در شعر مولانا فضای مناسبی را برای تبلور هیجانات و احساسات او فراهم آورده است. او با صورت‌های معمولی ساخت واژگان، واژگانی بدیع می‌آفریند و از

تنگنای کلمات خود را رها می‌کند. واژگان معمولی زبان برای ذهن خلاق مولانا، فقیر و نارساست، در عین حال او با ابداع این واژگان بدیع و تازه نمی‌خواهد شعرش را دچار آشفستگی و نارسایی کند و آفرینش هنری او در انتقال معنا و اصل رسانگی هم سو و هم جهت است.

در بحث فراهنجاری‌های لغوی و جنبه‌های آشنایی زدایی غزلیات شمس، پیش از این تحقیقاتی صورت گرفته که در این جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- صدیقیان، مهین دخت، ۱۳۷۵، برخی دیگر از ویژگی‌های دستوری در غزلیات شمس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۵۸ و ۱۵۹

- خلیلی جهانتیغ، مریم، ۱۳۸۰، سیب باغ جان، انتشارات سخن، تهران
- محمدی، محمدحسین، ۱۳۸۱، آشنایی زدایی در غزلیات شمس، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تهران، دوره ۴ و ۵.

مدرسی، فاطمه، امیر یاسینی، ۱۳۸۷، قاعده افزایشی در غزلیات شمس، پژوهشنامه علوم انسانی شهید بهشتی، شماره ۵۹

- اسداللهی، خدابخش، منصورعلیزاده، ۱۳۹۲، فراهنجاری‌های لغوی در غزلیات شمس تبریزی، فصل نامه ۸۰ شعر پژوهشی (بوستان ادب)، شماره ۷۱.

اما پژوهش حاضر کوشیده به مفاهیمی بپردازد که پیش از این کمتر مدنظر بوده است. از جمله معانی جدیدی که در راستای خلق کلمات و ترکیبات وصفی نو خلق شده‌اند و دیگر ترکیبات اضافی که در زیرمجموعه هنجارگریزی‌های معنایی؛ تشبیهاتی نو و استعاره‌ها و کنایاتی نو در خود پنهان داشته‌اند. در مقوله واژگان و دستور، مولانا صفاتی تازه و بکر و در عین حال ساده خلق کرده‌است که شاید به لحاظ سادگی و خوش‌نشستن در شعر در بادی امر به نظر نرسند، اما پس از دقت دوباره زیبایی‌شان آشکار می‌گردد و کام جان را خوش می‌کنند، یا صفاتی که با آنچه تاکنون مخاطب زبان آشنا دیده و شنیده، تفاوت و تازگی دارند. از همین رو بیشتر این برجسته‌سازی‌ها در هنگام خواندن غزل براحتی درک و شناخته نمی‌شوند. اما در باب ترکیبات وصفی و اضافی که طبیعتاً با واژگان بیشتری سروکار داریم وضع از لون دیگری‌ست. این اضافه‌های تشبیهی یا استعاری یا وصفی تصویرسازی‌هایی دارند که در همان خوانش اول جلب نظر می‌کنند. مولانا در این ترکیبات به طرز خاصی برجسته-

سازی کرده‌است. ترکیباتی که در آن‌ها از نام انواع حیوانات، گیاهان، میوه‌ها، عناصر طبیعت، اشیاء، انسان‌ها، مشاغل انسانی و حتی شخصیت‌های خاص و نامدار تاریخی استفاده شده‌است. بررسی دقیق غزلیات نشان می‌دهد در تمام نشیب و فراز این اثر سترگ، همگونی خاصی در این نوآوری‌ها وجود دارد و چنان که اشاره شد تنها برخی واژگان خاص از برجستگی و فراوانی بیشتری برخوردارند.

در این مقاله که با مطالعه دقیق تمام غزلیات شمس و به شیوه تحلیلی توصیفی صورت گرفته، معرفی برخی هنجارگریزی‌های واژگانی در حیطه ترکیبات وصفی و معانی متفاوت واژگان، و همچنین معرفی برخی هنجارگریزی‌های معنایی در حوزه اضافات تشبیهی، استعاری و کنایات مطمح نظر بوده‌است و البته ذکر این نکته ضروری‌ست که برای پرهیز از اطناب، تنها به معرفی بعضی از ترکیبات خلاقانه و نیز بعضی واژگان با معانی متفاوت بسنده شده‌است و گونه فراوانی این هنجارگریزی‌ها در سراسر این اثر سترگ مشهود است:

۱- هنجارگریزی واژگانی

در بخش زیر با اسم وصفاتی مواجهیم که یا ساده‌اند و تک‌جزئی و یا مرکبند و در ساختشان انواع مختلف اسم، صفت، بن فعل یا پسوند... مشاهده می‌شود. صرف نظر از طرز ساخته شدن این کلمات، آنچه در این پژوهش مورد نظر است، معانی خاص و متفاوتی‌ست که معادل و مشابه آن کمتر در فرهنگ لغات و متون ادبی ملاحظه شده و از خلاقیت و هنجارشکنی‌های مولانا جلال الدین نشأت گرفته‌است. در این قسمت اسم-ها وصفاتی وجود دارند که سوای معنای نوپیشان از کنایتی برخوردارند که این واژه‌ها در بخش کنایات بررسی و تحلیل می‌گردد:

- اسم‌های ساده به جای صفت

کاربرد صفت جانشین اسم در قواعد زبان فارسی دیده می‌شود اما مولانا از حد دستور زبان فراتر رفته و از عکس این قاعده با به کارگیری برخی اسمها به منظور مبالغه در بیان معنا و ایجاز، مفهوم صفت اقتباس کرده است :

صفا: در معنی باصفا

تا نیارد سجده‌ای بر خاک تبریز صفا کم نگردد از جبینش داغ نفرین خدا (۱۶/۱۵۵)

وفا: در معنی با وفا

دل را فرستادم به گه کو تیز داند رفت ره
تا سوی تبریز وفا اوصاف شمس الدین کند (۱۲/۵۲۸)

خاک: در معنی خاکی

گر بمانند یتیم از پدر و مادر خاک پدر و مادر روحانی دیگر گیرند (۶/۷۷۷)

شکر: در معنی شیرین

برآمد بر شجر طوطی که تا خطبه شکر گوید
به بلبل کرد اشارت گل که تا اشعار بر گوید
(۱/۵۷۳) نیز (۱/۲۲۳۵)

شکاف: در معنی شکافته

سینه شکاف گشته، دل عشق باف گشته
چون شیشه صاف گشته از جام حق تعالی (۲/۱۸۵)

زیان: در معنی زیان بار

زیان تر خویش را و دیگران را نباشد چون حسد در جمله هستی (۳/۲۶۵۹)

درد: در معنی پُر درد، دردمند

ز روی زرد و دل درد و سوز سینه می‌پرس
که آن به شرح نگنجد بیا، به چشم ببین (۶/۲۰۸۴)

- صفت ساده به جای اسم

عکس حالت قبل یعنی کاربرد صفت جانشین اسم نیز در ابیات زیر دیده می شود که حوزه آن از آنچه در دستور زبان فارسی آمده است فراتر می باشد و البته تعداد آن‌ها در مقایسه با کاربرد اسم به جای صفت کمتر است:

بیدار: در معنای بیداری

نوری که از او تابد، هرچشم که برتابد بیدار ابد یابد، در کالبد خفته (۷/۲۳۱۲)

- صفت ساده در معنای فاعلی مرکب

مولانا گاه برای توصیف اسمی از صفت‌هایی بهره می گیرد که مفهوم فاعلی آن را برای مبالغه در وصف از واژه حذف می کند؛ نظیر ابیات زیر:

مدهوش: در معنای مدهوش کننده

فروپوش فروپوش نه بخروش نه بفروش تویی باده مدهوش یکی لحظه بی‌الا (۱۰/۹۲)

مشکل: در معنای مشکل دارنده

مشکل و شوریده‌ام چون زلف تو چون زلف تو ای گشاده مشکلم بیا بیا بیا بیا (۲/۱۵۶)

- اسم‌های مرکب

مولانا با افزودن برخی پسوندها به واژه‌هایی که کمتر با این پسوندها به کار رفته یا اصلاً به کار نرفته اند اسم‌هایی ساخته که در این مقاله با توجه به دستور زبان پنج استاد این اسم‌ها را اسم مرکب نامیده ایم. ترکیبات مختلف این اسم‌ها در زیر با مثال بیان شده است:

اسم مرکب (اسم + پسوند «دان»):

سایه دان: جای امن، سایه‌سار

ز حساب رست سایه، که به جان غیر جنبد

که همی زند دودستک که کجاست سایه‌دانی (۱۰/۲۸۳۱)

عیش دان : عشرتکده

چه جامه‌ها در دادی، چه خرقه‌ها دزدیدی
چه گوش‌ها بگرفتی، به عیش‌دان بکشیدی (۲/۳۰۴۶)

نرگس دان: چشم‌خانه

امشب ای دلدار خواب آلود من خواب‌را رانی ز نرگس‌دان، بلی (۱۱/۲۸۹۶)

اسم مرکب (صفت + پسوند خانه):

بیمارخانه: بیمارستان، شفاخانه

بیا بیا، که به بیمارخانه بی قدمت نمی‌رود ز رخ هیچ خسته‌ای، زردی (۳/۳۰۸۳)

- (اسم + پسوند «گر» + ی)

خنده‌گری: خندیدن

در شادی ما وهمی نرسد کین خنده‌گری پرده است مرا (۵/۲۴۱)

اسم مرکب (اسم + پسوند «کده»)

دل کده: قلب، دل

صورت چه که بر بودی در سر بر ما بودی

بر خاستی از دیده، در دل کده بنشستی (۸/۲۵۸۴) نیز (۳/۲۵۶۳)

- صفات مرکب:

مولانا با استفاده از ویژگی ترکیبی زبان فارسی و با به کارگیری ظرفیت معنایی واژگان، صفات مرکبی ساخته که با توجه به همنشینی این کلمات با سایر واژه‌ها هیجان، تحرک و پویایی خاصی را با خواندن این ابیات به مخاطب تلقین می‌کند. برخی از این ترکیبات به قرار زیر است:

صفات مرکب (اسم + اسم):

شکرپاسخ: شیرین جواب

آن شکرپاسخ نباتم می دهد وان که کشته ستم حیاتم می دهد (۱/۸۱۱)

قندخو: خوش اخلاق

خاصه کسی که عاشق سلطان ما بود سلطان بی نظیر وفادار قندخو (۷/۲۲۳۹)

هزار کاره: دل مشغول و گرفتار

بیگانه شدیم بهر این کار با عقل و دل هزارکاره (۹/۲۳۵۷)

صفات مرکب (اسم + بن مضارع):

زلف انداز: گشاده مو، زلف افشان

چو زلف انداز من، ساقی، در آید به دستی زلف و دستی جام گیرم (۵/۱۵۱۲)

عشق باف: عاشق

سینه شکاف گشته، دل عشق باف گشته

چون شیشه صاف گشته از جام حق تعالی (۲/۱۸۵)

غصه کش: غمگین

غصه کشی کو که ز خوف تو نیست؟ یا طربی کان ز رجای تو نیست؟ (۲/۵۰۷)

خرد سوز: زایل کننده عقل

پیش آر آن شراب خردسوز دلفروز تاهمچو دل ز آب و گل خویش بگذریم (۵/۱۷۰۶)

جگر جو: گشنده، هدف گیرنده جگر

ای قند دو لعل تو خرد سوز وی تیر دو چشم تو جگر جو (۵/۲۱۹۳)

خدا دان: خداشناس

هر جسم راجان می کند، جان را خدا دان می کند

داور سلیمان می کند، یا حکم دیوانیست این (۱۰/۱۷۹۲) نیز (۱۰/۸۹۵)

کم تک: گندرو

تا کی دوشاخه چون رخی؟! تا کی چو بیدق کم تکی؟

تا کی چو فرزین کژروی؟ فرزانه شو فرزانه شو (۱۳/۲۱۳۱)

بالا دو: بلندگرا، زود رشد کننده

خود را و دوستان را ایثار بخش از آن که

بالا دو است حرص تو بی پای چون کدو (۱۶/۲۲۳۷)

صفات مرکب (اسم + بن مضارع +ه):

خشم آره: خشم آور، خشم گیر

آنهار باده سوبه سو در هر چمن پنجاه جو

برسنگ زن، بشکن سبو، برغم هر خشم آره ای (۹/۲۴۴۵)

خون چکاره: غرق خون، خون چکان

گر تیردوز گشت جگرهای ما ز عشق بی زحمت جگر تو ببین خون چکاره ایم (۸/۱۷۰۹)

صفات مرکب (اسم + پسوند « ناک »):

شکر ناک: شیرین

مرا یار شکر ناکم اگر بنشانند بر خاکم چراغم دارد آن مفلس که یار محتشم دارد (۵/۵۶۵)

صفات مرکب (اسم + پسوند «ین»):

شرمین: باحیا

هزار ساله ادب را به یک قدح ببری خمار عشق تو نگذاشت دیده شرمین (۶/۲۰۸۰)

صفات مرکب (اسم + میانجی «م» + پسوند «ین»):

خندمین: خنده دار، خنده آور

راح نما روح مرا تا که روح خندد و گوید سخنی خندمین (۴/۲۱۱۶)

صفات مرکب (اسم + پسوند «گر»):

نازگر: عشوه گر، فریبنده

عاشق جور یار شو عاشق مهر یار نی تا که نگار نازگر عاشق زار آیدت (۹/۳۲۳)

صفات مرکب (صفت + اسم):

دراز پهننا: وسیع، بزرگ

شکارِ درک نیم من و رای ادراکم به پای وهم نیم من دراز پهنایم (۹/۱۷۴۲)

صفات مرکب (صفت + اسم + «ه»):

خشک نانه: نانی که بدون خورش خورده شود.

چو ره بگشاد آبیتُ عند ربی چه باشد گر کم آید خشک نانه؟! (۸/۲۳۴۶)

ترنانه: نانی که با چیزی خورده شود.

می گشت گرد حوض او، چون تشنگان در جستجو

چون خشک نانه ناگهان در حوض ما ترنانه شد (۲/۵۲۶)

مولانا با مقوله های مختلف کلمات نظیر قید، اسم، صفت و ضمیر پسوند «تر» افزوده است:

صفات مرکب (قید + «تر»):

بیرون تر: دور از دسترس

مطربا، حسنت ز پرگار خرد بیرون تر است
خیمهٔ عشرت برون از عقل و از پرگار زن (۶/۱۹۷۰)

صفات مرکب (ضمیر + «تر»):

من تر: بی‌نهایت صمیمی

در دو چشم من نشین ای آنکه از من، من تری
تا قمر را وانمایم، کز قمر روشن تری (۱/۲۷۹۸)

صفات مرکب (اسم + «تر»):

پرنده تر: بسیار خوش پرواز، اوج گیرنده
کجایید ای سبک روحان عاشق؟ پرنده تر ز مرغان هوایی (۲/۲۷۰۷)

آهن تر: بسیار مقاوم، بی‌انعطاف

وقت لطف ای شمع جان، مانند مومی نرم و رام
وقت ناز از آهن پولاد، تو آهن تری (۴/۲۷۹۸)

صفات مرکب (صفت + «تر»):

مُرده تر: بسیار بی‌روح، افسرده
مُرده تر از تنم مجو، زنده کنش به نور هو
تا همه جان شود تنم، این تن جانسپار من (۱۲/۱۸۲۹)

- ترکیبات وصفی

در غزلیات شمس، واژگان زنده‌اند، نفس می‌کشند، رنگ و بو دارند، سرزندگی و پویایی دارند. اشک می‌دود، بید سر می‌جنباند، شراب سرکش است و نفس، فضول. چنان که ملاحظه می‌شود بیشتر ترکیبات وصفی زیر از نوعی تشخیص برخوردارند:

اشک دوان:

اشکِ دوان هر سحری از دلم آرد خبری
هیچ کسی را زدلم خود خبری می نشود (۲/۵۴۵)

بید سرجنبان:

چه گفت آن بید سرجنبان که از مستی سبکسرشد؟
چه دید آن سروخوش قامت که رفت و پایدار آمد؟ (۵/۵۸۱)

نفس فضول: نفس مداخله گر، زیاده گو

آه ز نفس فضول، آه ز ضعف عقول
آه، ز یار ملول چند نماید ملال
(۶/۱۳۶۱)

اندیشه های لنگ: فکرهای کوتاه و ناقص

ساقیا تو تیزتر رو این نمی بینی که بس می دود اندر عقب اندیشه های لنگ (۵/۱۴۶)

ریگ سیه چرده: ریگ تیره رنگ

مہتاب بر آمد کلک از گور بر آمد
وز ریگ سیه چرده سقنقور بر آمد (۱/۶۵۱)

بخت لنگ: بدشانسی

ببینا این فراق من فراقی
ببینا بخت لنگم راهواری (۱۸/۲۷۱۷)

جان رنگ آمیز: جان تصویرگر

ندارد رنگ آن عالم، ولیک از تابه دیده
چو نور از جان رنگ آمیز این سرخ و کبود آمد (۵/۵۷۹)

شراب رنگ آمیز: شراب خوشرنگ و فریبنده

پیش آر شراب رنگ آمیز
ای ساقی خوب خوب سیما (۲/۱۱۹)

عشوۀ رنگین: ناز فریبنده

وای از دل سنگینش وز عشوۀ او نیست، منم سنگین کاین فتنه
رنگینش همی شورم
(۲/۱۴۶۰)

مرغ شیرین پر: پرندۀ زیبا و نازنین

هزاران مرغ شیرین پر نشسته بر سر منبر
ثنا و حمد می خواند که وقت انتشار آمد (۷/۵۸۱)

مردۀ کهنه: مرده‌ای که خیلی سال مرده باشد.

خرامان شو به گورستان ندایی کن بدان بستان
که خیز ای مردۀ کهنه، برقص ای جسم ریزیده (۵/۲۲۹۹)

پروانۀ مظلوم: پروانۀ سوخته

ما آتش عشقیم که در موم رسیدیم چون شمع به پروانۀ مظلوم رسیدیم (۱۴۸۱)

هزار گز سودا: خیالات دور و دراز

روم به حجرۀ خیاط عاشقان فردا من دراز قبا با هزار گز سودا (۱/۲۱۶)

شیر پراکنده: شیر تنها و از جمع دور افتاده

شیر پراکنده، زخم تورا بندهام بی تو اگر زنده‌ام، جز به سگانم مده (۸/۲۴۰۳)

۲- هنجارگریزی معنایی

هنجارگریزی معنایی از روش‌های آشنایی زدایی و آفرینش هنری است که با صور مختلف علم بیان ارتباط دارد و درحقیقت می‌توان گفت صور خیال از شگردهای ایجاد هنجارگریزی معنایی است. در غزلیات شمس نیز مانند هر اثر ادبی این مقوله دیده می‌شود. در زیر به برجسته‌ترین این مقوله‌ها در غزلیات اشاره می‌گردد.

- اضافه های تشبیهی

در غزلیات شمس، اضافه های تشبیهی، در مقایسه با سایر ترکیبات اضافی، جاندارانگاری بیشتری دارند. مشبه به ها عمدتاً یا انسانند و مشاغل انسانی دارند، یا حیوانند یا گیاه، برای همین سرزندگی و نوآوری بیشتری در این ترکیبات وجود دارد که در نوع خود کم نظیر است:

روبه عقل: (وجه شبه: چاره گری، مکر)

روبه عقل گرچه جهد کند ره بدان صارم الزمان نبرد (۳/۹۸۰)

عنکبوت عقل: (وجه شبه: دست و پاگیر شدن)

عنقا که یابد دام کس، در پیش آن ای **عنکبوت عقل** بس تا کی تنی این تار را
عنقا مگس (۶/۲۴)

خوک دنیا: (وجه شبه: کثیفی و ناپاکی)

خوک دنیاست صید این خامن آهوی جان شکار بایستی (۱۰/۳۱۵۶)

خروس جان: (وجه شبه: بیداری و هوشیاری)

آن صبح سعادت ها چون نور فشان آید

آن گاه **خروس جان** در بانگ و فغان آید (۱/۶۱۹) نیز (۸/۳۰۷۶)

ماهی جان: (وجه شبه این جا: گرفتاری و اسارت)

ایا **ماهی جان** در شست قالب ببین صیّاد راه در شست منگر (۲/۱۰۴۴)

موش حسد: (وجه شبه: رخنه کردن و خرابی)

گرچه شود خانه دین رخنه ز **موش حسدی**

موش کی باشد؟! برمد از دم گربه به موی (۱۰/۲۴۵۷)

گلّه غم : (وجه شبهه: رمندگی)

بخروشید عشق و گلّه غم چو صید از شیر در صحرا گریزد (۳/۶۴۷)

مگس روح در دوغ ابد (کنایه از گرفتار شدن)

مگس روح در افتاد درین دوغ ابد نه مسلمان و نه ترسا و نه گبر و نه جهود (۱۴/۷۹۰)

خرس فکر : (وجه شبهه: آموختن و تقلید)

بگیرم خرس فکر را، ره رقصش بیاموزم

به هنگامه بتان آرم، ز رقصش مغتمم باشم (۸/۱۴۳۲)

هدهدان تفکر : (وجه شبهه: آگاهی)

ز هدهدان تفکر چو در رسید نشانش

مراسمست ملک سلیمان چو نقد گشت عیانش (۱/۱۲۸۱)

پلنگ عزت: (وجه شبهه: برتری و چیرگی) نهنگ غیرت : (وجه شبهه: بزرگی و عظمت)

به پلنگ عزت تو، به نهنگ غیرت تو به خدنگ غمزه تو که هزار لشکر آمد (۳/۷۷۲)

زنبور جان : (وجه شبهه: تولید شهد و شیرینی)

طنبور دل برداشته لاعیشِ اَلّا عیشنا زنبور جان آموخته زین انگبین معماری (۶/۲۴۵۳)

پشه دل : (وجه شبهه: سرگردانی)

سوار باد هوا گشت پشه دل من کی دید پشه که او می کند سلیمانی؟! (۱۱/۳۰۹۳)

کاه تن : (وجه شبهه: بی‌ارزشی)

مغزها آمیخته با کاه تن تن بخفت و دانه‌ها بی کاه شد (۴/۸۳۲)

زعفران دل: (وجه شبه: سرخی، ارزش)

از خون به زعفران دلم دید لاله زار گفتم که: «گلرخا همه نقش و نشان تو» (۷/۲۲۳۵)

انگور دل: (وجه شبه: لیاقتِ مستی)

تا که می شد خون من انگور وار سالها انگور دل را می فشرد (۵/۸۱۵)

انگور وجود: (وجه شبه: رسیدن به مستی)

این عشق که مست آمد، در باغ الست آمد

که انگور وجود را در جهد و عنا کوبد (۳/۶۲۴) نیز (۸/۲۷۴۹) نیز (۶/۱۶۷۸)

درختان روح: (وجه شبه: سرزندگی، بقا)

آخر چنین شوند درختان روح نیز پیدا شود درخت نکوشاخ بختیار (۱۰/۱۱۲۱)

چنان که بیشتر اشاره شد، در تشبیهات و استعاره‌ها، انسان‌ها، صفات انسانی و حتی شخصیت‌های تاریخی نیز جایگاه ویژه‌ای دارند که این نیز نوعی تجسم بیشتر و تشخیص به ترکیبات بی‌جان می‌بخشد:

مریم جان: (وجه شبه: بیقراری و درد)

مریم جان را مخاض برد به نخل و ریاض

منقطع درد را نزل وطن واجب است (۹/۴۷۱) نیز (۱۰/۲۶۴۳)

مریم دل: (وجه شبه: پاکی و قداست)

مریم دل نشود حامل انوار مسیح تا امانت ز نهانی به نهانی نرسد (۵/۷۹۶)

یعقوب عشق: (وجه شبه: چشم انتظاری)

که تا پیغام آن یوسف بدین یعقوب عشق آمد

یُبْرَد ذَاكَ وَ الْبُسْتَانُ وَ الْفِرْدَوْسُ یَسْتَنْعِشُ (۶/۱۲۹۳)

بولهب غم : (وجه شبه: نفرین شدگی، بدفرجامی)

فارغ و دلخوش بدم، سرخوش و بولهب غم بیست گردن من در مسد (۷/۸۹۷)
سرکش بدم

شیخ بهار: (وجه شبه: زنده کردن)

خزان مرید بهار است زرد و آه کنان نه عاقبت به سر او رسید شیخ بهار؟ (۲۴/۱۱۳۴)

نچار خیال : (وجه شبه: تراشیدن و ساختن)

کی تراشد نردبان چرخ نچار خیال؟! ساخت معراجش ید (کُلِّ أَلینَا راجعون) (۴/۱۹۴۸)

خاتون روح : (وجه شبه: پرده نشینی)

خاتون روح خانه نشین از سرای تن چادرکشان ز عشق دویدن گرفت باز (۱۰/۱۱۹۸)

معشوقه روح : (وجه شبه: لطافت)

معشوقه روح را بدیدن لعل لب او به بوسه خستن (۳/۱۹۲۷)

دجال غم : (وجه شبه: دروغ و بدکرداری)

دجال غم چون آتشی، گسترد ز آتش مفرشی
کو عیسی خنجر کشی، دجال بد کردار را؟ (۸/۲۴)

اوباش نفس: (وجه شبه: غوغاگری)

پای خرد بیسته و اوباش نفس را دستی چنین گشاده که تا شور و شر کنند (۵/۸۶۲)

قصاب مرگ : (وجه شبه: کُشدگی)

زان سرمستانش رست از خنجر که نبودند اندرین سودا چو ساطوری دوسر (۶/۱۰۶۸)

قصاب مرگ

به بقیه ترکیبات مشابه فوق در بخش اضافه‌های استعاری و کنایات نیز اشاره می‌شود.

ناودان چشم: (وجه شبه: آب چکانی)

چو نور از ناودان چشم ریزد یقین بی بام نبود ناودانی (۳/۲۷۰۲)

کوچه سینه: (وجه شبه: تنگی و باریکی)

زان سوی نظر نظاره کردن در کوچه سینه‌ها دویدن (۵/۱۹۱۹)

لگن تن: (وجه شبه: بی ارزشی)

شمع را تو گرو این لگن تن چه کنی؟!

این لگن گر نبود شمع تو را صد لگن است (۴/۴۱۰)

مداد شب: (وجه شبه: سیاهی)

ز دود شب پزی ای خام ز آتش موسی مداد شب دهد آن خامه را ز علم مدد (۴/۹۴۷)

زنبیل فقر: (وجه شبه: نیاز برداشتن)

دار زنبیل پیشش تا کند پر ز خویشش تا که زنبیل فقر حسرت سنجر آید (۱۰/۸۰۹)

حمام اشک: (اغراق)

خیال یار به حمام اشک من آمد نشست مردمک دیده‌ام به ناطوری (۱۵/۳۰۷۳)

پنیر صدق: (وجه شبه: سفیدی و پاکی)

پنیر صدق بگیر و به باغ روح بیا که ما بلی تو را باغ و بوستان کردیم (۱۶/۱۷۲۹)

گور غروب: (وجه شبه: نهفتگی: اعتقاد قدما به فرو رفتن خورشید در چاه مغرب).

می‌رود شمس وقمر هر شب در گور غروب می‌دهدشان فر نو شعشعۀ گوهر او (۸/۲۲۱۳)

- اضافه‌های استعاری:

عشوه‌های باد : حرکات موزون و ملایم باد

اگر نه عشوه‌های باد بودی سر شاخ گل خندان نگشتی (۳/۲۶۷۸)

بوسهٔ آب :لمس آب، لب جویبار را

من جوی و تو آب و بوسهٔ آب هم بر لب جویبار باشد(۵/۷۰۴)

بوس شفتالو : رسیدن و گرفتن شفتالو

نیابم بوس شفتالو چو بگریزم ز بی برگی

نبویم مشک تاتاری گراز تاتار بگریزم (۵/۱۴۲۹)

- کنایات:

در این بخش به اسم‌ها یا صفاتی اشاره‌می‌شود که علاوه بر نوآوری در معنا، مفاهیمی

کنایی محسوب‌می‌شوند، به همین جهت از ذکر آن‌ها در بخش واژگان خودداری شد:

عشق بیات : عشق مجازی و بی حقیقت

طرب که از تو نباشد بیات می‌گردد بیار جام که جان آدمم ز عشق بیات(۹/۴۷۴)

گفت خون آلود: درد دل

من خُمش کردم به ظاهر، لیک دانی کز درون

گفت خون آلود دارم در دل خونخوار خود (۷/۷۴۵)

کشتی احمق : کشتی خراب، غرق شده

همیشه کشتی احمق غریق طوفان است

که زشت صنعت و مبعوض گوهر و رسواست(۱۱/۴۸۳)

شراب سرکش: شراب قوی

سر خُنَب‌ها گشادم، ز هزار خُم چشیدم چو شراب سرکش تو به لب و سرم نیامد(۲/۷۷۰)

مرد رنگ: شجاع، باغیرت

مردانه و مردرنگ باشی گر در ره عشق مردِ کارید (۱۲/۷۱۸)

می‌لب: معشوق

پیشتر آ می‌لبا، تا همه شیدا شویم پیشتر آ گوهرآ، تا همه دریا رویم (۱/۱۷۱۹)

نرگدا:، سمج، زبردست

مرا یک کدیه‌ای گرمی بیاموز که تو بس نرگدا و اوستایی (۶/۲۷۱۰)

شکرکشان: معشوقه‌های حقیقی ناب

من نبرم ز سرخوشان، خاصه ازین شکرکشان

مرگ بود فراقشان، مرگ که را بود هوس؟ (۵/۱۲۰۵)

سوی بی گوشه: لامکان، عالم غیب

سوی بی گوشه سماع چنگ می‌آید، ولیک

چنگ جانان است، آن را چوب یا اوتار کو؟! (۳/۲۲۰۳)

شه بی جهت: معشوق حقیقی

روح شو و جهت مجو، ذات شو و صفت مگو

زان شه بی جهت نگر جمله جهات ریخته (۴/۲۲۸۶)

سگان نامعلم: انسان‌های بی تجربه و خام

بگیر ای شیرزاده خوی شیران سگان نامعلم را رها کن (۹/۱۹۰۵)

انبان خون: آدم بی ارزش

اندر جهان هر آدمی باشد فدای یار خود یار یکی انبان خون یار یکی شمس ضیا (۱۹/۳)

باغ بی پایان: عشق حقیقی

گل جامه در، از دست تو، ای چشم نرگس مست تو
ای شاخه‌ها آبست تو، ای باغ بی پایان من (۷/۱۷۸۶)

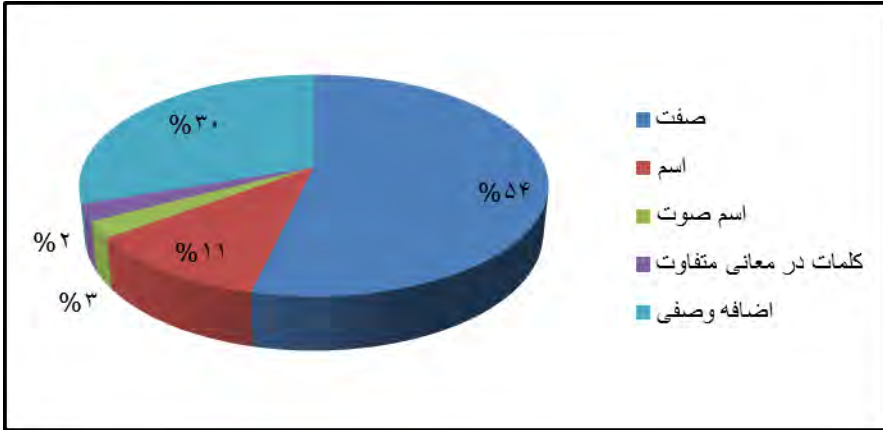
خورشید بی پایان: معشوق حقیقی

زهی خورشید بی پایان که ذراتت سخن گویان
تو نور ذات الّلهی ، تو الّهی ، نمی دانم (۷/۱۴۳۶)

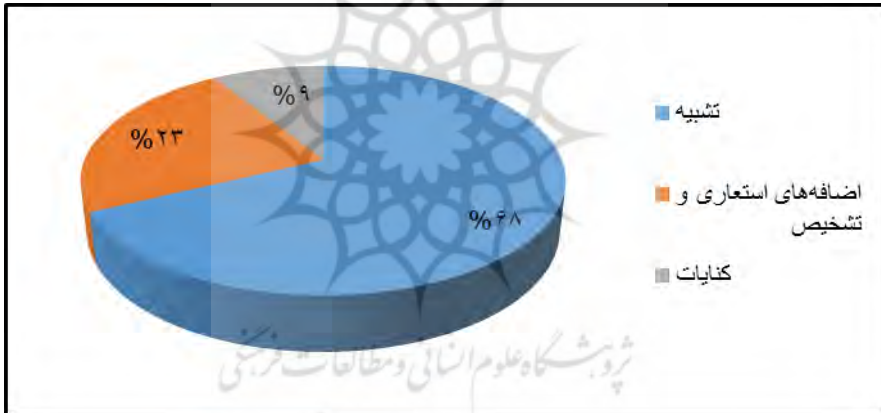
نتیجه گیری

پژوهش حاضر در کل دیوان شمس نشان داد هنجارگریزی‌های واژگانی با حدود (۸۱۲) مورد، بسامد بالاتری دارد نسبت به هنجارگریزی‌های معنایی که در حدود (۷۵۴) ترکیب است. (رک: شکل یک) هنجارگریزی معنایی شامل تشبیه با حدود (۵۰۲) ترکیب ، اضافه‌های استعاری و تشخیص با (۱۷۳) ترکیب و کنایات نیز با (۷۸) ترکیب آمده‌است. آمار نشان می‌دهد، اضافه‌های تشبیهی نسبت به سایر صور خیال بالاترین آمار را دارد و در اضافه‌های تشبیهی نیز واژه‌های عشق با (۸۰) ترکیب، دل (۵۶) ترکیب و جان با (۵۸) ترکیب بیشترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند. (رک: شکل دو). در بخش هنجارگریزی واژگانی کلماتی که از اجزای وندی (پیشوند و پسوند) + یک واژه تشکیل شده‌است (۲۰۵) مورد ، کلماتی که از در آمیختن ترکیب دو واژه حاصل آمده‌اند (۲۵۵) مورد، اسم صوت‌ها (۱۷) مورد، واژگان با کارکرد معنایی تازه (۱۶) مورد، واژه اضافه‌های وصفی با تعداد (۳۱۰) مورد گزارش شده است. نکته آخر این که، این پژوهش چنان که پیشتر یاد شد در کل غزلیات شمس انجام گرفته‌است، بدیهی‌ست برای پرهیز از اطناب تنها برای نمونه به تعداد بسیار محدودی از این واژگان و ترکیبات نو بسنده شده‌است.

شکل یک: درصد کاربرد هنجارگریزی واژگانی در غزلیات شمس



شکل دو: درصد کاربرد هنجارگریزی معنایی در غزلیات شمس



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

- آخرت دوست، وحید، (۱۳۷۸)، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی، آثار ومفاخر فرهنگی، تهران.
- احمدی، بابک، (۱۳۷۰)، ساختار وتأویل متن، نشر مرکز، تهران.
- خلیلی جهانتیغ، مریم، (۱۳۸۰)، سیب باغ جان، نشر سخن، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، چاپ دوم از دوره جدید، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۳)، شعر بی دروغ شعر بی نقاب، انتشارات جاویدان، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۱)، رستاخیز کلمات، انتشارات سخن، تهران.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۴)، بیان ومعانی، انتشارات فردوس، تهران.
- صفوی، کورش، (۱۳۷۳)، از زبان شناسی به ادبیات، نشر چشمه، تهران.
- مولانا جلال الدین، محمد، (۱۳۶۳)، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپخانه سپهر، تهران.